

۲۷ تیر ۱۳۹۷

موانع فلسفی فهم نظریه رویای رسولانه

احسان ابراهیمی

(

موانع فلسفی فهم نظریه رویای رسولانه (با نقدی بر نوشته اخیر عبدالعلی بازرگان)

هر نظریه‌ایی در علوم انسانی، مبانی فلسفی اعم از وجودشناسیک و معرفت‌شناسیکی دارد که آن نظریه بر آنها استوار است ولو آگاهانه یا ناآگاهانه. فهم درست و ژرف هر نظریه‌ایی ممکن نیست جز فهم این مبانی و فهم نسبت و پیوندشان با کل ساختار آن نظریه. نظریه «رویاهای رسولانه» عبدالکریم سروش نیز از این قاعده کلی مستثنی نیست و عدم فهم مبانی فلسفی نظریه، منجر به نقد و نفی غیراصولی و در بهترین حالت، فهم ناقص نظریه می‌شود.

نگارنده این سطور درصدد بود تا به عنوان نوشتاری مستقل، به دو مبنای فلسفی (وجودشناسیک) نظریه رویای رسولانه پردازد و ملاحظات و پرسشهای خود را مطرح نماید؛ اما نوشته اخیر عبدالعلی بازرگان در سایت زیتون با عنوان «قرآن؛ کلام الهی یا سخن پیامبر؟» (<http://zeitoons.com/51825>) بهانه خوبی شد تا در مقام نقد آن، ریشه نادرستی بعضی از نقدهای وی و موانع فلسفی فهم نظریه را در کنار هم مطرح نماید. چه، تا کنون مجموع نقدها و شرحهایی که بر این نظریه نوشته و گفته شده است از منظر کلامی-تفسیری-درون‌متنی بوده و کسی به مبانی فلسفی چه در مقام شرح چه در مقام نقد نپرداخته است. ازینرو جای خالی پرداختن بدان احساس می‌شود.

مبنای نخست: وحدت وجود

یکی از مبانی مهم و وجودشناسیک نظریات وحی‌شناسانه عبدالکریم سروش عموماً و نظریه «رویای رسولانه» خصوصاً، «وحدت وجود» است. وحدت وجود در عالم اسلام، دو برداشت کلی عرفانی و فلسفی دارد. در برداشت عرفانی، وجود یکی است و ماسوای وجود، عدم است و تکثر عالم، تکثر در شهود است و نه وجود. اما در خوانش فلسفی وحدت وجود، وجود مقول به تشکیک است و همه موجودات، حظی از وجود برده‌اند، ولو اندک؛ و تفاوت و تنوع میان موجودات عالم، برآمده از شدت و ضعف بهره‌شان از وجود است.

سروش دباغ در مقاله «از تجربه نبوی تا رؤیای رسولانه» (

<http://www.begin.soroushdabagh.com/pdf/233.pdf>) اشاره می کند که تلقی سروش از وحدت وجود، عرفانی است و نه فلسفی. یعنی عالم به تمامی ظهور و تجلی وجود واحد حقیقی است و فاصله و شکاف و نقاری میان خدا و ماسوا متصور نیست. (هرچند نگارنده با شرح سروش دباغ از وحدت وجود عرفانی همدل نیست اما در اینکه خوانش غالب در نظریه رویای رسولانه، وحدت وجود عرفانی است، همداستان است.)

بر اساس این مبنا، محمد (ص) به عنوان رسول و پیامبر، چیزی جز خداوند نیست و این خداست که با مردم سخن می گوید. اینجاست که کسی مانند عبدالعلی بازرگان، بی عنایت به این اصل مهم در نظریه چنین می نویسد:

«تشکیک در اصل «کلام الله» بودن قرآن، از تصوّر ارتباط آن با «نفس» تأثیر گرفته پیامبر از محیط خود ناشی می شود، حال آن که قرآن به کرات پیامبر را «أُمّی»، یعنی درس نخوانده و بی خبر از آنچه «کسب علم و تجربه» نامیده می شود می شمارد و مخصوصاً اصرار دارد و تأکید می کند که او پیش از نبوّت ابدأً در این وادی ها نبوده است.»

در اینجا به روشنی پیداست که نویسنده، مبنای وحدت وجود را نادیده گرفته و پنداشته دوییت و دوگانگی ایی میان محمد و خداوند وجود دارد. حال آنکه بر اساس برداشت مختار سروش از وحدت وجود، که عرفانی است، اساساً چیزی بیرون از وجود و اینجا خداوند وجود ندارد و اصالتی مستقل از خدا ناممکن است.

نکته شایسته درنگ در نوشته بازرگان این است که وی بارها اشاره می کند که قرآن کلام خداوند است اما به مبنای اصلی این کلام خداوند بودن که همان وحدت وجود است اشاره و اذعان نمی کند. از جمله در این فراز:

«علاوه بر آن، هرچند قرآن کتاب علمی نیست و برای آموزش علوم نازل نشده است، اما وجود صدها آیه در زمینه های مختلف که امروز در پرتو پیشرفت علم و کشفیات جدید بهتر شناخته شده و ده ها کتاب که بعضاً توسط غیر مسلمانان غربی نوشته شده است، نشان می دهد گوینده چنین سخنانی نمی تواند جز پروردگار عالم هستی باشد و پیامبری اُمّی نمی تواند آگاه بر چنین اموری بوده باشد.»

اینکه گوینده این سخنان، جز خدا نمی تواند باشد، در واقع بیان دیگری از وحدت وجودیست که سروش بدان باور دارد.

بنظر می رسد یکی از موانع اصلی فهم درست نظریاتی که مبتنی بر وحدت وجود عرفانی است، سرشت عقل گریز آن است. به دیگر سخن، اساساً این عربی به عنوان شاخص ترین مبلغ این نظریه، بر اساس کشف و شهود بدان باور دارد و در مقام ایضاح، هرچند از اصطلاحات فلسفی سود می جوید، اما بر اصل تربیت نفس و فراروی از استدلال فلسفی و عقلی برای فهم وحدت وجود عرفانی پافشاری می کند.

مبنای دوم: شکاف صورت و ماده

مبنای دوم نظریه رویای رسولانه، شکاف صورت و ماده است. اینکه سروش می گوید: «قرآن، کلام پیامبر است» مبتنی بر اصل شکاف صورت و ماده است و نه به معنایی متضاد با وحدت وجود. بنظر می رسد بازرگان در فهم نظریه، با نادیده گرفتن این اصل، کامیاب نبوده؛ چرا که تلاش می کند با استشهادات متنی ثابت کند قرآن کلام خداوند است. حال آنکه سروش نیز بر اساس اصل وحدت وجود بدین دقیقه باور دارد اما مبتنی بر اصل دوم است که بر کلام محمد بودن قرآن پافشاری می کند.

به دیگر سخن، اگرچه سروش می گوید قرآن کلام محمد است، اما این گفته، بنا به مبنای وحدت وجود، نافی خدایی بودن قرآن نیست؛ بل بر اساس اصل دوم است که سروش می گوید محمد، کلام الهی را صورت بندی کرده و بر ماده وحی، لباس صورت پوشانده. از نظر سروش، پیامبر اسلام «واهب الصور» به ماده وحی بوده و ازین منظر، قرآن، کلام وی است.

در عبارات سروش البته صراحتاً به شکاف صورت و ماده اشاره نشده اما در کتاب «بسط تجربه نبوی» بر این نکته که پیامبر صورت دهنده وحی بوده تأکید شده است. در نظریه رویای رسولانه، پیامبر راوی رویاهایی است که دیده. قطعاً صورت حاصل رویا و وحی که کتاب قرآن (یعنی سورهها و آیات) است، از آن محمد است و به این معنا، قرآن کلام محمد است. در واقع، فهم اینکه چگونه می توان قرآن را کلام محمد دانست، مستلزم باور به شکاف صورت و ماده است و با فرض این شکاف است که می توان گفت چرا قرآن کلام محمد است و نه خداوند. بر این اساس است که پستی و بلندی کلام و موضوعات در ماحصل رویای رسولانه قابل فهم و توجیه می شود. امری که بازرگان بدان معترف است اما چرایی و دلایل آنرا توضیح نمی دهد. حال آنکه با پی بردن به اصل فلسفی شکاف صورت و ماده، تلاطمات و تفاوت‌های ادبی-کلامی متن مقدس روشن می شود. محمد در پوشاندن لباس صورت بر تن ماده وحی و رویا، از هر آنچه در زمانش مفهوم و موجود بوده، استفاده کرده و لباسی قابل فهم و همراه با پستی و بلندی بر تن ماده وحی کرده است. اینگونه است که می توان این تلاطمات را توضیح داد؛ امری که در مدل بازرگان بدون توجیه و با نوعی لادری گری مقدس، رها می شود.

طرفه آنکه بازرگان بر این تنوع و پستی و بلندی متن مقدس اذعان می کند اما دلیلی برای آن نمی‌آورد: «قرآن با همان مسائل مورد انتظار، از پشت پرده غیب، با خبر قیامت آغاز شده و تا دو سال اول ۴۹/۶٪ آیات به غریبه‌ترین موضوع برای معاصرین نزول اختصاص یافته است. پس از آن نیز تاریخ تجربه طولانی بشر از آدم و نوح و انبیاء سلف، یعنی سرگذشت انبیاء و اُمت‌ها، را از پشت پرده غیب برای ما به نمایش گذاشته است، در سال‌های میانی بعثت اصول توحید و اخلاقیات را در اولویت و تمرکز آموزش قرار داده و سرانجام در یکی دو سال آخر بعثت به جنبه‌های روئینایی مورد نیاز جامعه شکل گرفته اسلامی، یعنی احکام که فقط ۴٪ قرآن را تشکیل می‌دهد پرداخته است.»

آیت الله منتظری هم در کتاب «سفیر حق و سفیر وحی» اگرچه کوشیده میان صورت و ماده

اینهمانی ایجاد کند، اما با اذعان به اینکه «وحی به لحاظ فرهنگ و زبان مردم و تابع آن نازل می شود»، عملاً و مفهوماً بر مدخلیت محمد در صورت دهی به تجربه نبوی و رویای رسولانه اذعان می کند، اما بدلیل نپذیرفتن اصل شکاف صورت و ماده، با ارجاع به اصل عصمت رسول، امکان خطا را در صورت رد می کند. مرحوم آقای منتظری برای رهایی از اصل عدم تناقض، شکاف صورت و ماده را رد می کند و نمی تواند میان قابل (پذیرا) و فاعل، یکی بودن را تصور و تایید کند. حال آنکه با رجوع به مبانی عرفان نظری آنچنان که ابن عربی در «فصوص الحکم» صورت بندی کرده است، اساساً قابل و فاعل یکی هستند.

«پس چیزی نماند جز پذیرا (قابل)، و پذیرا جز از فیض اقدس او نیست. پس امر همه از اوست، آغازش و انجامش، «و الیه یرجع الامر کله» همچنان که از او آغازید»
خطای روشی چنین نقدی در این است که نظریه ایی با مبنای عرفانی، با اصول فلسفی (اصل عدم تناقض) سنجیده شده است.

ازینرو، بنظر می رسد روشمندترین راه فهم تلاطمات متن مقدس، پذیرفتن نقش محمد در پوشاندن لباس صورت بر ماده وحی است.

این مطلب کوتاه، ناتمام خواهد ماند اگر بر دو نکته دیگر اشاره نشود. یکی «علم زدگی» و دیگری «کاستی های رویکرد درون متنی».

نگارنده در مطلبی با عنوان «علم زدگی و فهم غیرروشمند از قرآن (http://zeitoons.com/22752)» به نحو مستوفی، ضعفها و خللهای جدی رویکردهای علم زده را در فهم متن مقدس نشان داده است. بنظر می رسد عبدالعلی بازرگان به پیروی از مهندس مهدی بازرگان از جمله علاقمندان نگاه علمی (علم تجربی) به آیات قرآن است. در نوشتار اخیر نیز در فرازی بدان اذعان می کند:

«علاوه بر آن، هرچند قرآن کتاب علمی نیست و برای آموزش علوم نازل نشده است، اما وجود صدها آیه در زمینه های مختلف که امروز در پرتو پیشرفت علم و کشفیات جدید بهتر شناخته شده و ده ها کتاب که بعضاً توسط غیر مسلمانان غربی نوشته شده است، نشان می دهد گوینده چنین سخنانی نمی تواند جز پروردگار عالم هستی باشد و پیامبری اُمّی نمی تواند آگاه بر چنین اموری بوده باشد.»
آفت مهم این نوع نگاه به متن مقدس، جدا از نوعی انفعال و در موضع ضعف بودن در برابر هیمنه علم جدید تجربی، ابطال پذیر بودن تمام یافته های علمی بر اساس کشفیات جدید است. ازینرو گره زدن وثاقت و اهمیت متنی غیرمدرن و غیرعلمی به علم رو به رشد تجربی، از اساس خطاست و هر آن متصور است بر اساس یافته ایی جدید، کل نظام فکری متن مقدس خطا ملحوظ شود. حال آنکه نگاه روشمند اقتضا می کند، بی دلیل بدنبال تطابق آیات با علم تجربی نباید بود، چه، اساساً نیازی به اینهمانی سازی منطقاً لازم نیست.

دو دیگر، رویکرد درون متنی در فهم سرشت تحقق و ایجاد متن است. عبدالعلی بازرگان هم در

مناظره اش با عبدالکریم سروش در بی بی سی و هم در بیشتر نوشته هایش در تلاش است تا مدل تحقق وحی را با مستندات صرفاً درون متنی تبیین نماید. در نوشته اخیر نیز بدین روش پیش رفته است. اما نگاه درون متنی برای فهم چگونگی تحقق متن خالی از خللهای منطقی نیست. اصلی ترین خلل منطقی این مدل، جدا نکردن «معرفت درجه اول» و «معرفت درجه دوم» است. پرسش از چگونگی تکون متن مقدس را نمی توان از متن مقدس پرسید. چه، هر پاسخی از متن مقدس به این پرسش، خود مشمول همان پرسش می شود و منطقاً منجر به «دور» می شود. پرسش از چگونگی تکون متن، در معرفت درجه دوم طرح و بحث می شود و ناظر به تمامی متن است و راه نقد هر مدل پیشنهادی نیز، نه رجوع به معرفت درجه اول بل پرداختن منطقی-فلسفی به مدعیات در سطح معرفت دوم است. به دیگر سخن، هرچه کسانی مانند عبدالعلی بازرگان تلاش کند از دورن متن، دلایلی له یا علیه مدل پیشنهادی سروش درباره چگونگی تکون متن مقدس بدست دهند، از آنجایی که ناظر به پیش فرضهای وجودشناسیک و معرفت شناسیک تحقق متن نیست و خود مستندات هم در همان پارادایم تکون یافته، قانع کننده نخواهد بود.

ممکن است گفته شود عبدالکریم سروش هم برای اثبات نظریات خود به شواهد درون متنی اشاراتی دارد؛ حال آنکه استناد به درون متن اعم از رد و قبول است و اگر نمی توان برای رد نظریه ایی بدانها استناد کرد به طریق اولی نمی توان برای اثبات نیز چنین نمود.

در مقام پاسخ باید گفت، اشاره صرف به شواهد درون متنی بدون پرداختن به استدالات برون متنی البته مورد نظر ماست و آنچه منتقدانی چون بازرگان انجام می دهند، اتکای صرف و ارجاع به آینده و نگرانی از ایجاد شک و شبهه در وثاقت متن است و هیچ استدلالی درباره مدل پیشنهادی فرامتنی تحقق و تکون متن مقدس بدست نمی دهند. بنظر می رسد مادامیکه مفروضات منتقدان در سطح معرفت درجه دوم بحث و طرح نشده باشد، ایرادات و ردیات درون متنی شان بر نظریه رویاهای رسولانه از نظر روشی مسموع نخواهد بود.

در مقام تلخیص می توان گفت:

نظریه رویاهای رسولانه مبتنی بر دو اصل عمده فلسفی (وجودشناختی) است که بدون توجه بدانها، فهم نظریه ناتمام و لذا نقد آن هم ناکافی خواهد بود. مبنای نخست، «وحدت وجود» با خوانش عرفانی است و دیگری «شکاف صورت و ماده». بر اساس مبنای نخست، چیزی خارج از وجود نیست و هرچه هست، تنها یک وجود حقیقی است. لذا به این معنا، قرآن کلام خداوند است. اما بر پایه اصل دوم، میان صورت و ماده شکافی وجود دارد و محمد به عنوان راوی رویاهای رسولانه، لباس صورت را بر تن ماده وحی کرده و ازین منظر می توان گفت قرآن، کلام محمد است.

خوانش علم زده از متن مقدس، از نظر روشی ناموفق و غیرمستند است و تعلیق وثاقت متن به

کشفهای علم تجربی جدید، بی ضرورت.

در مقام فهم چگونگی تکون متن، رویکرد صرفاً درون متنی به هیچ وجه وافی به مقصود نیست و باید مبانی فلسفی تحقق پدیده متن، اعم از اشارات و بیانات درون متن، روشن و منقح گردد.



بازگشت به صفحه اول (/)



(<https://telegram.me/zeitoons>)

» مطلب قبلی (<http://zeitoons.com/53034>)

یک پاسخ به "مواع فلسفی فهم نظریه رویای رسولانه"

— مرادی (<http://quranmizan.com>)

گفت:

تیر ۲۷، ۱۳۹۷ در ۱۱:۵۳ ب.ظ (<http://zeitoons.com/53059#comment-10749>)

آیا عمل دمیده شدن روح خدا در خلقت انسان در خلقت هر موجود دیگری نیز رخ داده است؟

آیا روح درون موجوداتی مانند سگ و گربه مانند روح درون انسان هاست (انسان های هنوز فاسد نشده)؟

جواب این سوال در انتخاب معنای وحدت وجود اصل اساسی خواهد بود...اینکه میگوید:

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَدْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ ﴿٢٠﴾ احقاف

نشان میدهد مشهود شدن (عمومی) یا به تعبیر شما سهم از وجود برای غیر دارندگان روح الهی است...

خلقت انسان با دو دست خود خداوند همین تفاوت خلقت را میرساند:

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ﴿٧٥﴾ ص

نعمت داشتن روح پاک الهی ممکن است از دست انسانی خارج شود و در اثر عملکرد خود به موجوداتی در سطح حیوان

نزول کند...

بعلاوه خلقت انسان و دمیدن روح الهی نیز بمعنای وحدت وجود بین انسان دارای روح پاک اولیه با خود خداوند هم نیست:

وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾ زخرف

أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ ﴿١٦﴾ زخرف

برای همین بنظر میرسد اعتقادات خود عرفا و فلاسفه (حداقل مسلمانان این جماعت) باید ابتدا به محک قرآن زده شود تا بعدا بر اساس آن حقانیت نظریه ای امروزی پذیرفته بشود یا نشود...

الگوی ذهنی خود انسان ملاک برای عالم غیب نیست سلطان و بینه ای از عالم غیب لازم است...سهم ما فقط "باور" به عالم غیب می باشد...

پاسخ (<http://zeitoons.com/53059?replytocom=10749#respond>)